

راهبرد خاورمیانه‌ای اروپا در قبال آمریکا پس از بهار عربی (۲۰۱۱-۲۰۱۸)

سید امیر نیاکوئی*

سعید پیرمحمدی^۲

چکیده

۶۵ فروپاشی اتحاد شوروی و شکل‌گیری ساختار نوین قدرت در نتیجه تحولات آخرین دهه قرن بیستم، بسیاری از کنشگران را بر آن داشته تا در جهت تضمین امنیت و بقای خود، راهبردهای امنیتی جدیدی را اتخاذ نمایند. اروپا به‌عنوان یکی از بازیگران بین‌المللی فعال از روند مزبور تأثیر پذیرفته و تلاش داشته تا راهبردهای امنیتی مقتضی را تعقیب کند. در این راستا، پژوهش حاضر درصدد است تا با بهره‌گیری از نظریه واقع‌گرایی ساختاری والتز و مدل تعدیل‌شده برت هسنس و پیتر تافت و آندره ویول به تبیین ماهیت پویش‌های امنیتی خاورمیانه‌ای اروپا در بستر ساختار نظام بین‌الملل نوین بپردازد. در همین ارتباط، پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که راهبردهای خاورمیانه‌ای اروپا در قبال آمریکا در مقطع زمانی بعد از بهار عربی چگونه بوده و چه عواملی سبب اتخاذ این راهبرد گردیده است. دوره زمانی این پژوهش بین سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۸ بوده و سه تحول بهار عربی، موضوع هسته‌ای ایران و صلح فلسطین و اسرائیل به‌منظور سنجش همگرایی یا واگرایی در روابط امنیتی - سیاسی فرآتلانتیکی مورد توجه قرار گرفته است. یافته‌های مقاله حاکی از آن است که با عنایت به سه مؤلفه قدرت نسبی، امنیت نسبی و ایدئولوژی نسبی، راهبرد خاورمیانه‌ای اروپا در قبال آمریکا در چارچوب ترکیبی از دنباله‌روی نرم و موازنه نرم در موضوع برنامه هسته‌ای ایران، راهبرد دنباله‌روی سخت در بهار عربی و راهبرد موازنه نرم در منازعه کنونی اعراب و اسرائیل پدیدار شده است. روش پژوهش در این مقاله، تبیینی بوده و گردآوری اطلاعات نیز به روش کتابخانه‌ای انجام می‌گیرد.

واژگان کلیدی: راهبرد خاورمیانه‌ای اروپا، آمریکا، امنیت نسبی، بهار عربی، ایدئولوژی نسبی، موازنه نرم، دنباله‌روی سخت

۱. عضو هیات علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه گیلان

* niakoe@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۷/۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۳

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نهم، شماره پیاپی سی و یکم، صص ۱۰۰-۶۵

۱. مقدمه

بررسی پویای نظام بین‌الملل و روند پژوهی نظم‌های امنیتی جهانی در برهه‌های تاریخی مختلف مؤید نقش ممتاز و برجسته بازیگران اروپایی می‌باشد. ساختار نظام بین‌الملل به‌عنوان یک متغیر اصلی در روند شکل‌دهی به راهبردهای امنیتی اروپا ایفای نقش نموده است. نشانه‌هایی از کنشگری فعال اروپا در نظم‌های جهانی چندقطبی (کنگره وین،^۱ پیمان چندجانبه،^۲ اتحاد مقدس^۳ و دوقطبی (نظام‌های دفاع دسته‌جمعی^۴ و امنیت دسته‌جمعی^۵) را می‌توان مورد ملاحظه قرار داد. اروپا به‌دنبال پایان جنگ سرد و ضرورت‌های امنیتی برآمده از آن، که منجر به وابستگی کامل اروپا به ایالات متحده شد، تلاش کرده تا خود را به‌عنوان یک قدرت بانفوذ بین‌المللی مطرح کند. شواهد موجود نیز حاکی از آن است که اروپا علاوه بر ایفای نقش هنجاری، به‌دنبال آن است که به‌عنوان یک قدرت سیاسی و نظامی در سطح بین‌المللی ظاهر شده و بر همین مبنا به بازتعریف روابط آتلانتیکی خود بپردازد. از این جهت، شناخت مواضع و دیدگاه‌های دولت‌های اروپایی و سنجش میزان همگرایی و واگرایی در روابط اروپا و ایالات متحده آمریکا، نقش روابط فراآتلانتیکی در ساختار و پویای نظام بین‌الملل و ارزیابی فرصت‌ها و تهدیدات ناشی از روندهای یادشده برای جمهوری اسلامی ایران، پژوهش در این حوزه را ضروری می‌سازد. اروپا به‌عنوان شکل خلاصه‌شده دولت‌های عضو، همواره نسبت به تک‌قطبی بودن نظام بین‌الملل و گزاره‌های امنیتی برآمده از آن انتقاد داشته و بر آن بوده تا نسبت به کاربست قدرت چندجانبه در این حوزه اهتمام ورزد. در همین ارتباط، پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که راهبردهای خاورمیانه‌ای اروپا در قبال آمریکا در مقطع زمانی بعد از بهار عربی از چگونه بوده و چه عواملی سبب اتخاذ این راهبرد گردیده است. مسلماً بهترین مرجع برای درک تفکر راهبردی یک کشور یا سازمان فوق‌ملی، راهبرد امنیتی آن است (Klohs and Niemann, 2014: 2). در همین ارتباط، سه دستورکار امنیتی واجد اهمیت و حساسیت

1. The Congress of Vienna
2. The Quadruple Alliance
3. The Holy Alliance
4. Collective Defense
5. Collective Security

در قلمرو خاورمیانه، یعنی بهار عربی، موضوع هسته‌ای ایران و روند صلح اعراب و اسرائیل حد فاصل سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۸ مورد بررسی قرار گرفته است. برای پاسخ به پرسش پژوهش، نوشتار حاضر با بهره‌گیری از نظریه واقع‌گرایی ساختاری والتز و مدل تعدیل‌شده برت هسن و پیتز تافت و آندره ویول درصدد آزمون این فرضیه است که: «با عنایت به سه مؤلفه قدرت نسبی، امنیت نسبی و ایدئولوژی نسبی، راهبرد خاورمیانه‌ای اروپا در قبال آمریکا در چارچوب ترکیبی از دنباله‌روی نرم و موازنه نرم در موضوع برنامه هسته‌ای ایران، راهبرد دنباله‌روی سخت در بهار عربی و راهبرد موازنه نرم در منازعه کنونی اعراب و اسرائیل پدیدار شده است». روش پژوهش در این مقاله، تبیینی است و برای گرآوری اطلاعات نیز عمدتاً از روش کتابخانه‌ای استفاده شده است. در این راستا، در ابتدا چارچوب نظری مقاله ارائه می‌شود و سپس سیر تحول راهبرد امنیتی اروپا و روابط فرآتلانتیکی مورد بررسی قرار می‌گیرد. در ادامه، به واکاوی راهبرد خاورمیانه‌ای اروپا در قبال آمریکا و در ارتباط با سه تحول عمده بهار عربی، برنامه هسته‌ای ایران و روند صلح اعراب و اسرائیل پرداخته می‌شود. در نهایت، ضمن بررسی راهبردهای امنیتی اروپا در دوره مورد بحث تلاش می‌شود تا تحلیل مناسبی در خصوص راهبردهای امنیتی اروپا در نظم جهانی تک‌قطبی ارائه گردد.

پیشینه پژوهش

بررسی‌های نگارندگان حاکی از آن است که موضوع تحولات پس از بیداری عربی و راهبرد امنیتی اروپا در مقابل آمریکا تاکنون موضوع پژوهش مستقلی قرار نگرفته است. با این حال، برخی از آثار و نوشته‌های مرتبط با موضوع را می‌توان به شرح زیر مورد بررسی قرار داد. صباغیان و احمدی‌بیگی در مقاله خود به تبیین نقش روابط فرآتلانتیکی در حصول توافق هسته‌ای موسوم به برجام پرداخته‌اند. در این راستا، نگارندگان با بهره‌گیری از چارچوب نظری نئورئالیسم، این استدلال را مطرح می‌کنند که اشتراک تمدنی دو سوی آتلانتیک، به‌همراه برتری وزن راهبردی ایالات متحده نسبت به اتحادیه اروپا از ابتدای فرایند شکل‌گیری همگرایی اروپایی و نیز روندهای جهانی قرن ۲۱ که منجر به بعضی تغییرات در راهبردهای بین‌المللی و منطقه‌ای آمریکا، از جمله چرخش

ایالات متحده به سوی آسیا شده است؛ اتحادیه اروپا را به سمت اتخاذ رویکردی مرکب از «موازنه‌گری» و «دنباله‌روی» در قبال ایالات متحده پیش برده است (صبغیان و احمدیگی، ۱۳۹۶). برخی از پژوهش‌ها نیز با تأکید بر منافع و نگرانی‌های مشترک دو طرف، در نهایت به تداوم روابط نزدیک امریکا و اروپا در قبال خیزش‌های انقلابی اخیر خاورمیانه رسیده‌اند (Archick and Mix, 2013). دسته‌ای دیگر از تحقیقات هم به بررسی سیاست‌های ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا در روند صلح خاورمیانه پرداخته‌اند. قیسوندی در پژوهش خود در این خصوص گزاره‌هایی چون برتری سیاست آمریکا نسبت به اتحادیه اروپا در ارائه طرح‌های صلح خاورمیانه، طرفداری آمریکا از اسرائیل و هم‌چنین تداوم بحران خاورمیانه در مذاکرات صلح جانبدارانه را مطرح می‌کند (قیسوندی، ۱۳۹۰). با این حال، اغلب پژوهش‌های فوق تحولات اخیر در روابط امریکا و اروپا به‌ویژه روندها و پویایی‌های شکل‌گرفته در راهبرد دو طرف را مدنظر قرار نداده‌اند. در این راستا، پژوهش حاضر تلاش دارد تا با بهره‌گیری از مدل تعدیل‌شده هنسن، تافت و ویول در کنار تحلیل اسناد راهبردی ایالات متحده و اروپا، اصلی‌ترین مسائل و موضوعات اصلی مطرح در راهبرد امنیتی دو سوی آتلانتیک در خاورمیانه را در معرض واکاوی قرار دهد.

۱. چهارچوب نظری: راهبردهای امنیتی مختلف بازیگران در انطباق با نظام بین‌الملل

پساجنگ سرد

تبیین و تحلیل روابط فراآتلانتیکی تاکنون از منظر رهیافت‌های نظری متعددی از جمله سازه‌نگاری، وابستگی متقابل، فرهنگ راهبردی و نواقح گرایبی مورد توجه قرار گرفته است (برای مثال بنگرید به: پورا احمدی، ۱۳۸۹). پژوهش حاضر به‌منظور تبیین راهبردهای امنیتی خاورمیانه‌ای اروپا از رویکرد واقع‌گرایی ساختاری تعدیل‌شده هنسن، ویول و تافت بهره گرفته است. استدلال‌هایی که طرح چنین رهیافتی را تقویت می‌کنند، در وهله اول نگاه ایالات متحده به روابط فراآتلانتیکی به‌عنوان طرف برتر این روابط می‌باشد که همواره مبتنی بر واقع‌گرایی و نواقح گرایبی بوده است (صبغیان و احمدیگی، ۱۳۹۶: ۱۰۷). از منظر اروپا هم وجود میزان بالایی از عدم تقارن قدرت میان

دو طرف اقیانوس اطلس و همچنین تغییر کانون توجه ایالات متحده از اروپا به خاورمیانه و سپس «چرخش به آسیا» در دورهٔ پسا جنگ سرد، به وضوح برجستگی این رهیافت نظری را نشان می‌دهد. ماهیت تعاملات امنیتی دوسویهٔ ایالات متحده و اروپا در دورهٔ پس از جنگ سرد و دخیل بودن بسیاری از متغیرهای نوواقع‌گرایی نیز توان تبیین بالایی به رهیافت مزبور داده است. در کنار موارد یادشده، بهره‌گیری از مدل تعدیل‌شدهٔ هنسن، ویول و تافت به‌عنوان امتیاز بارز پژوهش حاضر بر پژوهش‌های قبلی، بسیاری از نارسایی‌ها و نواقص موجود در نظریهٔ نوواقع‌گرایی را برطرف نموده و بر توان تحلیلی آن در مسیر تبیین راهبردهای امنیتی کشورها می‌افزاید.

۶۹

به‌رغم تصریح کنت والتز مبنی بر اینکه نظریه واقع‌گرایی ساختاری یک نظریه برای تبیین سیاست بین‌الملل است نه نظریه‌ای برای تبیین رفتار راهبردی دولت‌ها، واضح است که به هر حال ساختار نظام بین‌الملل، تأثیرات خود را بر رفتار سیاست خارجی و راهبردی کشورها دارد. به‌عبارت روشن‌تر، ساختار اگرچه در سطح نظام شکل می‌گیرد و خود نتیجهٔ اندرکنش‌های بازیگران اصلی نظام است اما در نهایت، به‌عنوان یک متغیر مستقل محدودیت‌هایی را بر رفتار همان بازیگران تحمیل می‌کند (Waltz, 1979: 74). بر همین مبنای واقع‌گرایان ساختاری، نظام بین‌المللی را به تصویر می‌کشند که به‌واسطهٔ اثرگذاری بر رفتار دولت‌ها، روابط بین‌الملل را شکل می‌دهد. پرسش کلیدی و اساسی برای واقع‌گرایان ساختاری این است که چرا کشورهای مختلف با ساختار سیاسی متفاوت، وضعیت و موقعیت‌های جغرافیایی گوناگون و اختلافات ایدئولوژیک، در سیاست خارجی رفتارهای مشابهی را از خود بروز می‌دهند؟ برای پاسخ به این پرسش محوری، نوواقع‌گرایان با نگاهی کل‌گرا و سیستمی عمدتاً به ماهیت نظام بین‌الملل و محدودیت‌های آن استناد می‌کنند. مطابق دیدگاه والتز، ساختار نظام بین‌الملل از سه جزء تشکیل شده است که عبارت‌اند از: اصل سازمان‌بخش، تفاوت و تنوع واحدها و کارویژهٔ خاص آن‌ها و توزیع توانایی‌ها میان واحدها؛^۱ آنارشی به‌عنوان اصل



راهبرد
خاورمیانه‌ای اروپا
در قبال آمریکا
پس از بهار عربی
(۲۰۱۱-۲۰۱۸)

1. Pivot to Asia
2. Organizing Principle
3. Differentiation of Units
4. Distribution of Capabilities

سازمان‌بخش نظام یا همان ساختار است که محدودیت‌هایی را بر رفتار دولت‌ها تحمیل می‌کند و این امر موجب می‌شود دولت‌ها مشابه یکدیگر عمل کنند (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۱: ۱۰۱۴). به‌موجب جزء دوم ساختار، واحدهای نظام بین‌الملل از لحاظ کارکردی در وضعیت مشابهی به‌سر می‌برند، یعنی همگی به‌دنبال بیشینه‌سازی قدرت برای تضمین بقا و امنیت خویش هستند. جزء سوم، یعنی توزیع توانایی‌ها عامل تمایز میان واحدها در نظام بین‌الملل است. تنها جزئی از ساختار که تغییر می‌کند همین جزء اخیر است.

ساختار در اندیشه والتز، به‌معنای آرایش واحدهای نظام بین‌الملل در رابطه با یکدیگر است که براساس چگونگی توزیع قدرت این‌ها در سطح بین‌المللی تعیین می‌شود. به‌عبارتی، ساختار نظام بین‌الملل عبارت است از قطبیت آن که با توجه به وجود مراکز و قطب‌های قدرت مشخص می‌گردد. از این‌رو، تغییر ساختار نظام بین‌الملل هنگامی به‌وقوع می‌پیوندد که در شمار قدرت‌های بزرگ تحولی حاصل شود. این عامل به‌منزله اصلی‌ترین عامل تعیین‌کننده رفتار خارجی دولت‌ها به‌شمار می‌آید. به اعتقاد والتز، مفهوم ساختار بر پایه این واقعیت استوار است که واحدهایی که به شکل متفاوتی کنار هم چیده شده و گرد هم آمده باشند، رفتار متفاوتی خواهند داشت و در تعامل با یکدیگر نتایج متفاوتی به‌وجود خواهند آورد (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۸۸: ۱۹۷). باید توجه داشت که به‌تنهایی از ساختار نظام بین‌الملل نمی‌توان راهبردهای امنیتی دولت‌ها را استنتاج کرد، بلکه باید تنوعی از تمایل و توانایی‌های بازیگران برای موازنه و دنباله‌روی را مورد ملاحظه قرار داد.

برت هنسن و پیترو تافت و آندره ویول در مدل تعدیل‌شده خود تلاش کرده‌اند تا با وارد کردن سه متغیر مستقل قدرت نسبی، امنیت نسبی و ایدئولوژی نسبی به‌منظور تبیین رفتار راهبردی کشورها، نواقص و کاستی‌های موجود در نظریه واقع‌گرایی ساختاری را تعدیل نمایند. متغیر قدرت نسبی شدیداً به نفع آمریکا نامتقارن است. توزیع شدیداً نامتقارن قدرت به‌نفع یک دولت، وضعیت مهمی برای سیاست خارجی و راهبرد امنیتی همه دولت‌ها در نظام بین‌الملل (از جمله تک‌قطب) و تهدید بالقوه‌ای برای اکثر دولت‌ها در نظام بین‌الملل (به‌جز تک‌قطب) است؛ با این حال چنین وضعیتی، انگیزه‌های روشنی

را برای تعقیب راهبردهای مشخص فراهم نمی‌آورد و هم‌چنین نمی‌تواند تمایزات میان دولت‌ها را تبیین کند. متغیر مستقل دیگر، امنیت نسبی است؛ بدین معنا که امنیت نسبی بازیگر مورد مطالعه در چه اندازه‌ای قرار دارد؛ در این میان، نقش تک‌قطب بسیار پراهمیت است. تک‌قطب ممکن است از طریق ایجاد اتحاد یا مستقر کردن نیروها برای یک دولت، امنیت را برای آن فراهم آورد و بر این اساس، انگیزهٔ دنباله‌روی را در کشور مذکور ایجاد نماید. از سوی دیگر، تک‌قطب ممکن است از طریق تقویت یک سامان منطقه‌ای یا جهانی بر علیه منافع یک دولت و تلاش برای اجبار آن دولت به پیروی از عناصر اصلی آن سامان منطقه‌ای یا جهانی، احتمال منازعه را برای آن دولت افزایش دهد، در این حالت، دولت مزبور انگیزه قدرتمندی دارد که در مقابل تک‌قطب به موازنه پردازد. در نهایت، تک‌قطب ممکن است نقشی غیرفعال در امنیت یک دولت ایفا کند، تقریباً آن دولت را آزاد بگذارد تا خودش بر پایهٔ منطق مورد به مورد، راهبرد موازنه یا دنباله‌روی را برگزیند. سومین متغیر، ایدئولوژی نسبی است که در نوع نرم یا سخت بودن موازنه یا دنباله‌روی تأثیرگذار است. ایدئولوژی نسبی بدین معنا است که ایدئولوژی بازیگران نسبت به تک‌قطب چه تفاوت‌هایی دارد و در این راستا، فاصلهٔ ایدئولوژیک بین نخبگان حاکم در تک‌قطب و نخبگان حاکم در سایر دولت‌ها دارای اهمیت محوری است؛ به‌طور کلی استدلال شده که اگر فاصله ایدئولوژیکی میان تک‌قطب و بازیگران زیاد باشد، موازنه به سمت سخت و دنباله‌روی به سمت نرم پیش می‌رود و بالعکس؛ یعنی فاصلهٔ ایدئولوژیک کم، موازنه را در شکل نرم و دنباله‌روی را در شکل سخت آن ترغیب می‌کند (هنسن، تافت و ویول، ۱۳۹۰: ۳۰-۲۵).

بر مبنای ۳ متغیر تبیینی یادشده می‌توان چهار گونه راهبرد امنیتی را مورد شناسایی قرار داد؛ موازنه نرم، موازنه سخت، دنباله‌روی نرم و دنباله‌روی سخت (هنسن، تافت و ویول، ۱۳۹۰: ۲۰-۱۹). به اعتقاد والتز، سیاست برقراری توازن رایج‌تر از سیاست دنباله‌روی است. چراکه هرچه دولتی قوی‌تر باشد، احتمال تمایل آن به برقراری سیاست

1. Soft Balancing
2. Hard Balancing
3. Soft Bandwagoning
4. Hard Bandwagoning

توازن و متحد شدن با سایر دولت‌ها برای غلبه کردن بر تهدید یک قدرت مسلط سیاسی نیز بیشتر خواهد بود (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۸۸: ۶۹۵). موازنه سخت، رفتاری است که در آن دولت‌ها راهبردهایی را برای ایجاد و روزآمدسازی قابلیت‌های نظامی خود اتخاذ و هم‌چنین ائتلاف‌ها و ضدائتلاف‌های رسمی یا غیررسمی را نیز ایجاد و حفظ می‌کنند، بدین منظور که با قابلیت‌های قدرتمندترین دولت یا دولت تهدیدگر برابری کنند. موازنه نرم نیز، راهبردهایی را در برمی‌گیرد که مستقیماً برتری نظامی قدرت برتر را چالش نمی‌کشد بلکه از ابزارهای غیرنظامی به منظور تضعیف، خنثی کردن و به تأخیرانداختن سیاست‌های یک‌جانبه نظامی تجاوزکارانه آن بهره می‌گیرد (Pape, 2005: 10). در اینجا بازیگر موازنه‌گر به دنبال آن است که هزینه‌های قدرتمندترین دولت یا دولت تهدیدگر را برای حفظ قابلیت‌های نسبی خود افزایش دهد. گاهی نیز دولت‌ها ممکن است به جای موازنه‌گری، شیوه کم‌هزینه‌تر را برای حفظ بقا انتخاب کنند که همان دنبال‌روی است. دنبال‌روی سخت، رفتاری است که در آن دولت‌ها راهبردهایی را به منظور ایجاد و روزآمدسازی قابلیت‌های نظامی خود و هم‌چنین ایجاد و حفظ ائتلاف و ضدائتلاف‌های رسمی و غیررسمی برای حمایت از دولت تهدیدگر یا قدرتمندترین دولت به کار می‌بندد. در نهایت، دنبال‌روی نرم مشتمل بر راهبردهای دنبال‌روی غیرمستقیم، تاکتیکی یا محدود را در برمی‌گیرد که عمدتاً از طریق پیوستگی و تعامل دیپلماتیک و نبود اتحاد‌های نظامی دو یا چندجانبه به منظور حمایت از قدرتمندترین دولت یا دولت تهدیدگر انجام می‌گیرد.

۲. روند تحول در راهبردهای امنیتی اروپا و مناسبات فرآتلاتتیکی

برای دهه‌ها، امنیت اروپا در کانون روابط فرآتلاتتیکی قرار داشت. در طول نیمه اول قرن بیستم، بی‌میلی ایالات متحده به درگیر شدن در نظم امنیتی رقابتی اروپا برآیندی از این واقعیت بود که سامان یادشده به واسطه اجتناب از ظهور یک قدرت هژمونیک در اروپا، منافع ملی امریکا را به خوبی تأمین می‌کرد. فروپاشی نظام موازنه قدرت اروپایی بسترهای لازم را به منظور مداخله ایالات متحده در امور کلان امنیتی، نظامی و اقتصادی جهانی فراهم آورد. در پایان جنگ جهانی دوم، به موجب برآورد استراتژیکی که ایالات

متحدہ از مؤثرترین راہ بہ منظور پیشگیری از جایگزینی اتحاد شوروی با آلمان نازی بہ عمل آورد، این نتیجہ حاصل شد کہ چنین موضوعی بہ منزلتہ شکستی برای تبدیل شدن ایالات متحدہ بہ یک بازیگر امنیتی پایدار در اروپا محسوب می شود (Alcaro, 2011: 15-20).

در دوران جنگ سرد، ساختار دوقطبی نظام بین الملل و کاهش حوزہ مانور و قدرت اروپا باعث شدہ بود کہ کشورهای اروپای غربی بہ منظور تضمین امنیت خود در برابر توسعہ طلبی شوروی بیش از نیم قرن متکی بہ آمریکا باشند. در این مقطع امکان همکاری های دفاعی و امنیتی بین کشورهای اروپایی بدون حضور آمریکا غیرممکن بودہ است و اروپا هویتی مستقل از رقابت آمریکا و شوروی نداشت (پوراحمدی، ۱۳۸۹: ۵۷). ناتو نیز بہ عنوان سنگ بنای همکاری های امنیتی دو سوی آتلانتیک از منزلت و ویژہ های برخوردار بود. با این وجود، آمریکاییان بیش از آنکہ از ناتو برای مقابله احتمالی با شوروی و دفاع از اروپای غربی استفادہ کنند، از آن بہ عنوان نمادی از قدرت ساختاری خود و ابزاری برای سلطہ بر متحدان اروپایی بہرہ می گرفتند (نقیب زادہ، ۱۳۸۳: ۲۶). از این رو، ساختار نظام بین الملل و جایگاہ اروپا بہ عنوان جزء مکمل پازل امنیتی آمریکا ایجاب می کرد کہ کشورهای اروپایی راہبرد دنبالہ روی را در پیش گیرند. فاصلہ ایدئولوژیکی کوتاہ میان نخبگان حاکم بر ایالات متحدہ و اروپا نیز این انتظار را بہ وجود می آورد کہ راہبرد دنبالہ روی در شکل سخت آن بہ کار رود. در واقع، کشورهای اروپایی در این دوران بقا و موجودیت خود را در راہبردهای اتحاد و ائتلاف و امنیت دستہ جمعی دنبال می کردند.

همکاری اروپا با آمریکا از سال ۱۹۹۰ با صدور سند موسوم بہ اعلامیہ فراآتلانتیک^۱ وارد دوران تازہ ای شد. بہ موازات سند یادشدہ، دستورکار جدید فراآتلانتیک آکہ در کنفرانس مادرید در سال ۱۹۹۵ نہایی شد، بنیانهای پیوند ساختاری میان اروپا و آمریکا را فراہم آورد (Burwell, 2003: 5). با این وجود، پایان جنگ سرد و ہم چنین حملات ۱۱ سپتامبر در آغاز ہزارہ جدید تغییرات قابل توجہی را در روابط فراآتلانتیکی بہ وجود

آورد. تغییر ساختار نظام بین‌الملل از دوقطبی به تک‌قطبی، تهدید عمده‌ای را که در بیش از ۴۵ سال متوجه امنیت اروپا بود از میان برداشت. با این حال، تحولات مزبور نتوانست خدشه‌ای به پایایی و پویایی ناتو و نهادهای وابسته به آن از جمله برنامه مشارکت برای صلح^۱ وارد سازد (امینیان، ۱۳۸۶: ۱۵۷). بنابراین، ناتو هم‌چنان به‌عنوان اصلی‌ترین نهاد در معماری امنیتی اروپا در دوره بعد از جنگ سرد تداوم یافت. افزون بر این، نیاز اروپا به آمریکا در زمینه امور امنیتی تا حدود زیادی کاهش یافت. به‌موازات چنین روندی، نقش آمریکا در تأمین امنیت اروپایی کاهش پیدا کرده و نشانه‌هایی از مساعی کشورهای اروپایی برای تأمین امنیت از طریق سازوکارهای قائم به خود و بازتعریف در روابط آتلانتیکی خود نمودار گردید. چنین تلاش‌هایی به‌ویژه از سوی فرانسه و آلمان سازمان‌دهی شده است (SIPRI Yearbook, 2005: 248).

حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و برجسته‌شدن جایگاه خاورمیانه در سیاست خارجی و امنیتی آمریکا به‌منزله کاهش اهمیت سنتی اروپا بود. در ابتدا و به‌موازات دکترین مبارزه با تروریسم بین‌المللی بوش، همبستگی نسبتاً بالایی میان دو سوی آتلانتیک شکل گرفت. اما در زمینه ماهیت تهدید، اتخاذ راهبرد و اهداف دخالت غرب در افغانستان، اختلاف‌هایی میان واشنگتن و اغلب پایتخت‌های اروپایی پیش آمد و این مأموریت در افغانستان از آنچه در آغاز انتظار می‌رفت، پیچیده‌تر شد (عباسی و بهرامی، ۱۳۹۵: ۲۱). حمله به عراق بدون مجوز شورای امنیت و به‌رغم مخالفت شرکای اروپایی، به‌وضوح حاکی از نادیده گرفته شدن اروپا در نظم نوین جهانی بود. بحران یادشده در کنار منطق کنش نظامی ایالات متحده در جنگ بوسنی، کوزوو و افغانستان هر یک به‌نوعی زمینه‌ساز کم‌رنگ شدن نقش و جایگاه اروپا در روابط فراآتلانتیکی گردید. پاسخ اروپا به رویکرد یک‌جانبه ایالات متحده در مبارزه با تروریسم در قالب نشانه‌های موازنه‌سازی نرم پدیدار شد. در این خصوص، اختلاف‌ها بر محور ماهیت تهدید و محدوده جغرافیایی پاسخ به آن شکل گرفت (کیوان‌حسینی و دانشور، ۱۳۹۳: ۱۱۰). در حالی که به‌دنبال حوادث ۱۱ سپتامبر، راهبرد امنیت ملی آمریکا شکل تهاجمی به خود گرفت و به آمریکا اجازه حمله به کشورهای مشکوک به استفاده از سلاح‌های هسته‌ای را می‌داد (US National

Security Strategy, 2002: 15)، اروپا در راهبرد ضد تروریسم خود اعلام می‌داشت «... از آنجا که نمی‌توانیم خطر حملات تروریستی را به صفر برسانیم، باید توانایی برخورد با وقوع حملات تروریستی را کسب کنیم و آن دسته حملاتی را که می‌توانند تأثیراتی در داخل اروپا بر جای گذارند، شناسایی کنیم...» (EU Counter-Terrorism Strategy, 2005: 16).

دونالد رامسفلد، وزیر دفاع آمریکا در هنگام بحران عراق، با ایجاد تمایز میان «اروپای جدید» و «اروپای قدیم» وجود واگرایی در روابط فرآتلانتیکی را مورد شناسایی قرار داد. در اینجا، عمده‌ترین شکاف میان محور فرانسه-آلمان و بریتانیا-آمریکا وجود داشت. اروپای قدیم به رهبری فرانسه و آلمان تلاش داشت تا با نفی روایت امریکایی نظم جهانی به هدایت و پیشبرد دیدگاهی اروپایی در روابط بین‌الملل اهتمام ورزیده و فرایند همگرایی فراملی این حوزه را به مفری برای مشارکت در مدیریت امور جهانی تبدیل نماید (واعظی، ۱۳۸۷: ۲۹). افزون بر این، نشانه‌هایی از تحول در رویکرد آمریکا به همکاری‌های بین‌المللی و ائتلاف‌سازی نمایان گردید. از دیدگاه رامسفلد، ائتلاف‌های موردی و انعطاف‌پذیر بر ائتلاف‌های خیلی نهادینه‌شده و پایدار اولویت می‌یابد و هیچ متحدی اجازه نخواهد داشت که سیاست امنیتی آمریکا را نفی نماید. چنین وضعیتی به‌منزله به حاشیه‌رانی اعضای اروپایی ناتو بود (هنسن، تافت و ویول، ۱۳۹۰: ۸۸). تصویب سند راهبردی اروپا تحت عنوان «اروپایی امن‌تر در جهانی بهتر»^۱ بلافاصله پس از بحران عراق در دسامبر ۲۰۰۳، جلوه‌هایی از موازنه نرم را در رفتار راهبردی اروپا نمایان کرد (Bendiek and Kaim, 2015: 2).

۳. مناسبات فرآتلانتیکی در دوره بعد از بهار عربی

به‌طور سنتی، سیاست خاورمیانه‌ای اروپا تحت تأثیر عواملی مانند مجاورت جغرافیایی و موقعیت راهبردی، امنیت انرژی و ملاحظات استراتژیک و حافظه تاریخی قرار داشته است. نگرش اروپا به نظم منطقه‌ای خاورمیانه از زمان پایان جنگ سرد تاکنون همواره در معرض تغییر و تکامل بوده است. به‌موجب یک روند کلی، پویایی برداشت‌ها و

مواضع کشورهای اروپایی در چارچوب نظم جهانی تک‌قطبی، عامل انتخاب راهبردهای امنیتی متفاوت از سوی اروپا می‌باشد. بر همین مبنا، بایستی از نقش ایالات متحده در شکل‌گیری راهبرد امنیتی خاورمیانه‌ای اروپا به‌عنوان یک عامل تعیین‌کننده یاد کرد که به‌لحاظ ساختاری، فرصت‌ها و محدودیت‌هایی را پیش‌روی رفتار راهبردی اروپا قرار می‌دهد.

مجاورت جغرافیایی خاورمیانه با اروپا باعث می‌شود تا هرگونه ناآرامی در این منطقه تهدیدات قابل‌توجهی را برای اغلب کشورهای اروپایی ایجاد کند (Prifti, 2017: 3). اروپا با برخی کشورهای همسایه در منطقه خاورمیانه دارای مرزهای مشترک بوده و در این مورد، امنیت‌سازی را در چارچوب سیاست همسایگی دنبال می‌کند (The Report on the Implementation of the European Security Strategy, 2008). در همین ارتباط، برنامه مشارکت اروپا-مدیترانه از سال ۱۹۹۵ همگرایی منطقه‌ای در حوزه اروپایی-مدیترانه‌ای را در کانون توجه قرار داده است (Kirisci, 2012: 2). افزون بر این، گزینه راهبردی برای اروپا در پاسخ به کاهش حضور ایالات متحده در خاورمیانه، تقویت حضور در منطقه و دستورکارهای امنیتی عمده آن بود.

امنیت انرژی و ملاحظات استراتژیک نیز در زمره مؤلفه‌های مؤثر بر رفتار راهبردی اروپا در خاورمیانه می‌باشد. خاورمیانه به‌دلیل قرار گرفتن در کانون ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک جهانی، از موقعیت محوری در راهبرد اروپایی برخوردار است. محدودیت منابع و آسیب‌پذیری روزافزون اروپا در عرصه انرژی به‌منزله عاملی تلقی می‌گردد که شکنندگی وضعیت اروپا را به نمایش گذاشته است. در حال حاضر حدود ۴۰ درصد واردات نفت اروپا از خاورمیانه تأمین می‌شود (Neslen, 2016). تحولات بهار عربی و ناامنی ایجاد شده در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، نوعی فضای عدم اطمینان و ابهام را پیش‌روی اروپا قرار داده و از این جهت که مهم‌ترین شریان حیاتی اقتصاد و بقای جامعه آن‌ها را تحت کنترل دوسویه خاورمیانه و روسیه درآورده (امینیان، ۱۳۹۲: ۹۶)، وزن راهبردی و امنیت نسبی اروپا را در معرض مخاطره قرار داده است.

1. European Neighbourhood Policy (ENP)
2. Euro-Mediterranean Partnership (EMP)

در نهایت، پیوندهای دیرینه و عمیق تاریخی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی دولت‌های اروپایی با منطقه خاورمیانه سبب شده تا اروپا توجه ویژه‌ای به این منطقه داشته باشد. در زمینه روابط اروپا و آمریکا در پیوند با خاورمیانه نوعی وا-همگرایی دیده می‌شود؛ بدین معنا که اتحادیه اروپا از یک سو می‌کوشد با تدوین راهبردهای امنیتی ویژه خود، راه کمابیش مستقلی از آمریکا در خاورمیانه در پیش گیرد و از سوی دیگر مراقب است که این استقلال عمل به دور شدن از واشنگتن و کم‌رنگ شدن نقش بین‌المللی اتحادیه نیجامد (عباسی و بهرامی، ۱۳۹۵: ۲۹). در این میان، وزن راهبردی آمریکا نسبت به اروپا در نظام بین‌الملل (قدرت نسبی)، احتمال منازعه نظامی و نقش تک‌قطب در وقوع یا عدم بروز چنین احتمالی (امنیت نسبی) و فاصله ایدئولوژیکی میان نخبگان حاکم در ایالات متحده و نخبگان حاکم در اروپا (ایدئولوژی نسبی) در زمره مؤلفه‌های اثرگذار بر انتخاب راهبردهای موازنه یا دنباله‌روی بوده‌اند.

به‌رغم تفاوت‌هایی که میان دولت‌های اروپایی در خصوص اهمیت خاورمیانه وجود دارد، تحولاتی مانند بهار عربی و مناقشه اسرائیل- فلسطین به‌جهت ایجاد تهدیدهای جدی برای محیط امنیتی اروپا، به‌منزله اولویت‌هایی در رفتار راهبردی اروپا به‌شمار می‌روند. به‌عنوان مثال، مسأله موج پناهندگان مسلمان به‌منزله عاملی محسوب می‌شود که کشورهای اروپایی را از ماجراجویی‌های گسترده در پهنه خاورمیانه باز می‌دارد. موضوع هسته‌ای ایران نیز به دلیل الگوی هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران و ترس از اشاعه آن به سایر بازیگران منطقه خاورمیانه برای اروپا واجد اهمیت بالایی است. چنین روندی در دوره زمانی مورد بحث پژوهش حاضر، یعنی سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۸ هم قابل رؤیت است. بر همین مبنا، می‌توان از سه دست‌ورکار امنیتی فوق‌به‌منظور بررسی و تحلیل راهبردهای امنیتی خاورمیانه‌ای اروپا در نظم نوین جهانی بهره گرفت.

۳-۱. بهار عربی

تحولاتی که از دسامبر ۲۰۱۰ با خودسوزی نمادین محمد بوعزیزی در تونس آغاز و به‌سرعت بخش وسیعی از پهنه ژئوپلیتیکی خاورمیانه و شمال آفریقا را درنوردید، عین برخورداری از ریشه‌ها و پیامدهای سیاسی متفاوت، تأثیرات شگرفی را در محیط

امنیتی منطقه‌ای و جهانی به‌جا گذاشته است. درگیر بودن سه مؤلفه اصلی مؤثر بر رفتار راهبردی اروپا در منطقه خاورمیانه، یعنی مجاورت جغرافیایی، امنیت انرژی و ملاحظات استراتژیک و حافظه تاریخی، اتخاذ یک راهبرد فعال از جانب اروپا را اجتناب‌ناپذیر می‌ساخت. اتحادیه اروپا در اوایل بهار عربی به جهت سرعت بالای حوادث و غافل‌گیر شدن نتوانست موضعی واحد در این خصوص اتخاذ نماید. تداوم این وضعیت به‌منزله چالشی بنیادین برای نقش و جایگاه اروپا محسوب می‌گردد. در حالی که اروپا تنها بازیگر بین‌المللی عمده به‌شمار می‌رود که هم از حیث روابط سیاسی و امنیتی و هم به‌لحاظ منافع تجاری و اقتصادی پیوند عمیقی با منطقه خاورمیانه دارد. از جهتی نیز خیزش‌های مردمی خاورمیانه می‌توانست آزمونی جدی برای سیاست خارجی و امنیتی مشترک و سیاست همسایگی اتحادیه اروپا باشد (Perthes, 2011: 74). بر این مبنا، اتحادیه اروپا ترجیح می‌داد تا به‌جای اتخاذ سیاست صبر و انتظار، از نزدیک و به‌طور فعالانه روند تحولات را دنبال نماید. واکنش اروپا بر اساس نشانه‌هایی از چندجانبه‌گرایی با عنایت به محدودرات نظم نوین بین‌المللی سازمان‌دهی و تنظیم گردید (Khader, 2013: 34-39).

اتحادیه اروپا و ایالات متحده در آغاز بهار عربی، در ارتباط با اولویت‌ها و شیوه مقابله با این تحولات دچار اختلافات جزئی شدند. قرار گرفتن منطقه خاورمیانه در مرزهای جنوبی اروپا و ارتباط این منطقه با وضعیت امنیتی اتحادیه، کنترل مهاجرت را به‌عنوان یک اولویت کلیدی برای هر یک از کشورهای اروپایی مطرح کرد. در حالی که برای ایالات متحده، حفظ همکاری نظامی با کشورهای منطقه به‌ویژه به جهت منافع درازمدت آمریکا در اسرائیل و خلیج فارس کماکان موضوعی مهم تلقی می‌شد. ورای این اختلافات، تداوم همکاری سیاسی و امنیتی دو سوی آتلانتیک به‌واسطه ارزش‌ها و منافع مشترک، وجود چالش‌های مشابه پیش‌روی آن‌ها و محدودیت‌های سیاسی و اقتصادی فراروی دو سوی آتلانتیک امری اجتناب‌ناپذیر بود (Archick and Mix, 2013:27). بر همین مبنا، فیلیپ گوردون، دستیار وزیر خارجه آمریکا در امور اروپا و اوراسیا در اکتبر ۲۰۱۱ اظهار داشت: «همکاری نزدیک فرآتلانتیک نقطه شروع حتمی در تلاش‌های

ما برای پاسخ مؤثر و کارآمد در برابر تغییرات اخیر در جهان عرب است» (Gordon, 2011). فاصله ایدئولوژیک کوتاه میان نخبگان حاکم در ایالات متحده و اروپا نیز سبب گردیده تا این دنباله‌روی از نوع سخت باشد. به لحاظ قدرت نسبی، از زمان خروج بریتانیا از شرق کانال سوئز ایالات متحده آمریکا بازیگر اصلی مداخله‌گر در صحنه خاورمیانه محسوب می‌شود. افزون بر این، آمریکا و اروپا کماکان در رابطه با ارزش‌هایی چون گسترش لیبرال دموکراسی و حقوق بشر، عدم اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی و تسهیل روند صلح اعراب و اسرائیل موضع نسبتاً مشابهی دارند. عدم تناسب قدرت ایالات متحده و اروپا و استمرار نقش آمریکا به عنوان اصلی‌ترین تأمین‌کننده و ضامن امنیت و منافع اروپا در خاورمیانه نیز به نوبه خود چنین انگیزه تعقیب سیاست دنباله‌روی را در رفتار راهبردی اتحادیه تقویت می‌کند. در ادامه، تلاش می‌شود تا با برجسته نمودن تحولات انقلابی لیبی، مصر و سوریه به بررسی رفتار راهبردی اروپا پرداخته شود.

الف) لیبی

در دوران جنگ سرد به جهت موقعیت لیبی به عنوان یکی از اقمار شوروی، روابط لیبی و کشورهای بلوک غرب در پایین‌ترین سطح ممکن قرار داشت. فروپاشی اتحاد شوروی و شکل‌گیری نظم جهانی تک‌قطبی، بسترهای لازم را برای چرخش در سیاست خارجی لیبی به وجود آورد. تحول یادشده طرابلس را بر آن داشت تا به منظور تضمین بقای خود، راه انطباق با نظم نوین جهانی را در پیش گیرد. اتهامات مطرح از سوی ایالات متحده مبنی بر حمایت این کشور از تروریسم بین‌المللی، تلاش برای اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی و موضع رادیکالی نسبت به منازعه اعراب-اسرائیل، این کشور را در معرض فشارهای ساختاری نظام بین‌الملل قرار داد. در تلاش برای انطباق با چالش‌های مذکور، راهبرد لیبی از موازنه سخت به دنباله‌روی نرم تغییر یافت. انعقاد قراردادهای نظامی با فرانسه، حل و فصل قضیه انفجار لاکربی در ازای پرداخت گرامت ۲/۷ میلیارد دلاری به آمریکا و امضای قراردادهای نفتی با انگلیس، ایفای نقش به عنوان بزرگ‌ترین صادرکننده نفت به ایتالیا و همکاری‌های اطلاعاتی با آمریکا در جنگ با تروریسم در دوران جرج بوش و ستیز با رادیکالیسم در دوران اوباما، معمر قذافی را هر چه بیشتر به غرب نزدیک کرد (دهشیار، ۱۳۸۹: ۸). همکاری حکومت قذافی با آمریکا

در نابودسازی تأسیسات هسته‌ای خود و امضای پروتکل الحاقی منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای در سال ۲۰۰۳ را می‌توان نقطه اوج این همکاری‌ها دانست (Erdag, 2017: 25). از همین سال به تدریج اتحادیه اروپا دست به فروش جنگ‌افزار به لیبی زد. با این وجود، اتهامات وارده از سوی ایالات متحده و اتحادیه اروپا در خصوص وضعیت حقوق بشر در لیبی، نظام سیاسی غیردموکراتیک و اقتصاد دولتی این کشور هم‌چنان وجود داشت.

با آغاز بهار عربی و به‌ویژه به دنبال سقوط حکومت مبارک در مصر، بسترهای لازم برای گسترش دامنه اعتراضات و درگیری‌ها به لیبی فراهم شد. اهمیت اقتصادی و سیاسی لیبی برای اروپا، ایفای نقش فعالانه اتحادیه را در روند تحولات لیبی دوچندان می‌کرد. ساختار ژئوپلیتیکی انرژی محور لیبی نیز در چشم‌اندازی گسترده بر روابط امنیتی اروپا و این کشور اثرگذار بود. اتکای اروپا به گاز و نفت روسیه و بهره‌برداری سیاسی و استراتژیک مسکو از این ابزار به نگرانی اروپا دامن زده و آن را به سمت وسوی متنوع‌سازی منابع انرژی خود سوق داده است. برای حل این مشکل، نگاه ژئوپلیتیکی اروپا بیشتر به خاورمیانه معطوف گردید. در این میان، در اختیار گرفتن نفت لیبی و تسلط بر این منطقه ژئوپلیتیک می‌توانست از طریق اعمال کنترل غرب بر صادرات نفت لیبی، معادله انرژی را تا حدود زیادی به نفع اروپا تغییر دهد. اهمیت این موضوع آن‌چنان بوده که بلافاصله پس از فروپاشی حکومت قذافی، قیمت نفت برنت دریای شمال بیش از ۲ دلار در هر بشکه کاهش یافت و منحنی بورس وال استریت تا ۳/۰۱ درصد به سمت بالا میل کرد؛ امری که برای اقتصاد اروپا بسیار مهم تلقی می‌شود (علایی، ۱۳۹۱: ۱۲۸). بنابراین، امنیت انرژی به‌عنوان عاملی مهم در روند همراهی اروپا با نخستین مداخله خارجی در جریان انقلاب‌های عربی ایفای نقش نمود.

در واکنش به سرکوب شدید ناآرامی‌ها و تظاهرات از سوی حکومت لیبی، شورای امنیت دو قطعنامه ۱۹۷۰ و ۱۹۷۳ را صادر نمود که در آن ضمن اشاره به ایجاد منطقه پرواز ممنوع و محافظت از غیرنظامیان، مقدمات لازم را برای کنش نظامی در لیبی فراهم کرد (Fermor, 2012: 333). در ابتدا نشانه‌هایی از اختلاف مواضع و دیدگاه‌ها در میان کشورهای اروپایی وجود داشت. در این میان، انگلیس و فرانسه به قطعنامه مربوط به

ایجاد منطقه پرواز ممنوع بر فراز سرزمین لیبی رأی موافق دادند. در حالی که رأی ممتنع آلمان به قطعنامه شورای امنیت، شکاف‌های داخلی اروپا را در ارتباط با مداخله نظامی در لیبی برجسته کرد. با این حال، چنین اختلاف نظرهای جزئی نمی‌توانست خللی در اراده مشترک دو سوی آتلانتیک برای سرنگونی رژیم اقتدارگرای معمر قذافی (به‌عنوان چالش مشترک) و استقرار دموکراسی در لیبی (به‌عنوان ارزش مشترک دو طرف) در قالب اقدام نظامی مشترک وارد سازد. در حوزه مداخله نظامی، از زمان بحران عراق اختلاف‌هایی در دیدگاه‌ها و برداشت‌های دو سوی آتلانتیک وجود داشت. در این خصوص، برخی از استدلال‌ها بر این نکته تأکید داشتند که فقدان یک ساختار نظامی و دفاعی مستقل زمینه‌ساز وابستگی به آمریکا بوده است. در جریان عملیات نظامی در لیبی مشخص شد که کشورهای اروپایی به‌شدت به حمایت عملیاتی آمریکا، موشک‌های تام‌هاوک، هواپیماهای بدون سرنشین و هواپیماهای جنگ الکترونیکی آمریکایی برای موفقیت حتی در مقابل ارتش ضعیفی مانند لیبی وابسته‌اند (Menon, 2013: 24). در واقع، عملیات نظامی در لیبی، وابستگی عملیاتی اروپا به آمریکا یا به‌عبارتی، عدم تناسب قدرت دو سوی آتلانتیک را برجسته و ضعف و ناتوانی اروپا در روند سازمان‌دهی و مدیریت چنین عملیات‌هایی را نشان داد.

در جریان بحران لیبی، ناتو به‌عنوان یکی از نمادهای قدرت ساختاری ایالات متحده به‌منظور برقراری پیوندهای امنیتی با اروپا مورد بهره‌برداری قرار گرفت. این در حالی بود که تلاش‌های پیشین اروپا برای تشکیل یک نیروی نظامی مستقل در چارچوب اتحادیه اروپای غربی و نیروی واکنش سریع اروپایی به‌منظور بازتعریف نقش و جایگاه ناتو و به‌دست گرفتن عملیات نظامی ناتو در اروپا توسط اروپاییان سازمان‌دهی شده بود (دهشیری، ۱۳۸۳: ۷۲). به‌طور خلاصه، به‌رغم وجود نشانه‌هایی مبنی بر اختلاف مواضع و دیدگاه‌های کشورهای اروپایی در بحران لیبی، همراهی اروپا با اقدام نظامی ناتو در لیبی جلوه‌هایی از دنباله‌روی سخت را در راهبرد امنیتی اروپا برجسته کرد. چنین وضعیتی به‌منزله پذیرش الگوی ارائه‌شده از سوی تک‌قطب و کنش‌گری فعال دولت‌های اروپایی در این چارچوب تلقی می‌شود. اقدام نظامی مشترک در چارچوب ناتو، نزدیکی

اصول، ابزارها و اهداف راهبرد امنیتی اروپا و راهبرد امنیت ملی آمریکا را پدیدار کرد و روند همگرایی در روابط فراآتلانتیکی را سرعت بخشید. در این میان، رهیافت چندجانبه دولت اوباما در مدیریت بحران لیبی از جمله بهره‌گیری از ظرفیت نهادهای بین‌المللی و استناد به سازوکارهای مشترک مداخله‌گری در جهت ترویج دموکراسی، به‌ویژه دکترین مسئولیت حمایت نقش اساسی را در روند شکل‌دهی به رفتار راهبردی اروپا ایفا کرد.

ب) سوریه

پایان جنگ سرد و فروپاشی قطب طرفدار سوریه، یعنی اتحاد شوروی، به‌منزله تحولی اساسی در راهبرد سیاست خارجی سوریه محسوب می‌گردد. اتخاذ یک راهبرد بهینه برای این کشور به‌منظور انطباق با نظم جهانی تک‌قطبی مستلزم واسطه‌گری تنها ابرقدرت موجود یعنی ایالات متحده بود. سوریه به‌عنوان اولین گام اساسی، از نیمه اول دهه ۱۹۹۰ پیوستن به ائتلاف بین‌المللی تحت رهبری آمریکا برای بیرون راندن صدام از کویت را در دستورکار سیاست خارجی خود قرار داد. مشارکت نظامی در عملیات سپر صحرا و طوفان صحرا در قالب اختصاص ۱۴۵۰۰ سرباز، نشانه‌های دنباله‌روی سخت را در رفتار راهبردی سوریه پدیدار کرد (هنسن، تافت و ویول، ۱۳۹۰: ۱۵۷). تعقیب راهبرد دنباله‌روی در سیاست خارجی سوریه به‌معنای از بین رفتن شکاف‌های میان سوریه و تک‌قطب نبود. اتهامات وارده به سوریه در حوزه تروریسم، بن‌بست در مذاکرات اسرائیل - سوریه، حمایت از آرمان فلسطین، تلاش این کشور برای دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی، مداخله در عراق و لبنان و حمایت از بازیگران غیردولتی مانند حماس و حزب‌الله لبنان، جملگی در زمره عواملی بودند که سوریه را در معرض فشارهای نظم نوین جهانی قرار می‌داد. چنان‌چه اشاره شد، میزان پایین امنیت نسبی مساعد انتخاب راهبردهای موازنه‌ای است. بر این مبنا، سوریه از طریق مشارکت نظامی در محور مقاومت و اتحاد استراتژیک با ایران و در نتیجه، اتخاذ راهبرد موازنه‌ای نسبت به فشارها و محدودیت‌های تک‌قطب و متحدان منطقه‌ای آن واکنش نشان داد. فاصله ایدئولوژیک نسبتاً طولانی میان ایالات متحده و اروپا از یکسو و حکومت سوریه از سوی دیگر هم این انتظار را به‌وجود می‌آورد که موازنه در شکل سخت آن سازمان‌دهی گردد.

با گسترش تحولات بهار عربی به سوریه، راهبردهای امنیتی اروپا و ایالات متحده در قبال این کشور در معرض پویایی‌های محیطی جدیدی قرار گرفت. مواضع مشترک ایالات متحده آمریکا و اروپا در قبال وضعیت دموکراسی، حقوق بشر، وضعیت اقتصادی و اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی از سوی سوریه به منزلهٔ مشابهت ایدئولوژیک دو طرف در این خصوص بود. علاوه بر اتهامات قبلی، حکومت اسد در دوران بعد از وقوع بهار عربی در معرض اتهامات جدید ایالات متحده و اتحادیه اروپا مبنی بر نحوهٔ برخورد با مخالفان و استفاده از سلاح‌های شیمیایی قرار گرفت. افزون بر این، اروپا چالش‌های امنیتی ناشی از بازیگران غیردولتی را به‌عنوان تهدیدی فوری علیه امنیت ملی دولت‌های اتحادیه قلمداد می‌کرد. اروپا می‌دانست که انفجار افراط‌گرایی قومی و مذهبی در سوریه، در راستای منافع آن نخواهد بود و با توجه به قرار داشتن اتحادیه در شرایط حساس ترمیم اقتصادی، بیشترین متضرر خارجی وضع فعلی از منظر راهبردی خواهد بود. سیل مهاجرانی که طی سال‌های ۲۰۱۵ و ۲۰۱۶ از سوریه به سوی مرزها و به درون اتحادیه اروپا جاری شد، بر نگرانی‌های اروپا از شرایط بحرانی خاورمیانه افزود (صبغیان و احمدیگی، ۱۳۹۶: ۱۲۵). حضور سفیر آمریکا در شهر حماه با اعلام آشکار حمایت از تظاهرکنندگان به منزلهٔ چرخشی بنیادین در موضع‌گیری آمریکا در قبال بحران سوریه تلقی می‌شود. از این زمان بود که اوپاما از پایان مشروعیت اسد سخن به میان آورد. به‌دنبال این رخداد، نشانه‌های تحول در رفتار راهبردی اروپا هم رؤیت شد. اتحادیه اروپا در دسامبر ۲۰۱۲ ائتلاف ملی نیروهای انقلابی و مخالف سوریه را به‌عنوان نمایندهٔ قانونی مردم سوریه به رسمیت شناخت و کمک‌های نظامی قابل‌توجهی به شورشیان مسلح سوریه ارائه داد (Archick and Mix, 2013:17).

به‌دنبال وقوع حملهٔ شیمیایی در ۲۱ اوت ۲۰۱۳ در حومهٔ دمشق و ادعای مخالفان مبنی بر استفاده حکومت اسد از سلاح‌های شیمیایی علیه مردم، ایالات متحده گزینهٔ حمله نظامی را در دستورکار قرار داد. در طرف دیگر آتلانتیک نیز نشانه‌هایی از همراهی با تصمیم ایالات متحده به‌ویژه از جانب فرانسه و بریتانیا نمایان شد. فرانسه با متهم کردن حکومت اسد و مسئول دانستن آن در انجام این حملات، خواستار اقدام جدی جامعه بین‌المللی شد. این کشور اعلام کرد آمادگی کامل دارد تا در حملات موشکی و

هوایی علیه سوریه مشارکت داشته باشد. در این میان، اختلاف‌نظرهای جدی میان دولت‌های اروپایی در خصوص اقدام نظامی وجود داشت. در ارتباط با بریتانیا، به‌رغم موضع دیوید کامرون مبنی بر همراهی با سیاست‌های آمریکا، پارلمان این کشور به طرح دولت برای مشارکت در اقدام نظامی احتمالی بر علیه رژیم اسد رأی منفی داد. آلمان نیز اعلام داشت که به دلیل نزدیکی انتخابات داخلی در این کشور از شرکت در هرگونه عملیات نظامی احتمالی خودداری می‌کند. فرانسه نیز که نزدیک‌ترین مواضع را در همراهی با حمله نظامی به سوریه اتخاذ کرده بود (خالوزاده، ۱۳۹۱)، اعلام کرد برای تصمیم‌گیری در این خصوص منتظر گزارش سازمان ملل خواهد شد. بر این مواضع متفاوت باید ترس ایتالیا و دیگر دولت‌های اروپایی از هجوم احتمالی آوارگان در نتیجه جنگ احتمالی را هم اضافه کرد. با وجود تمامی این شکاف‌ها در جبهه اروپا، آمریکا هم گزینه کنش نظامی را با جدیت و فوریت بالایی دنبال نمی‌کرد. باید توجه داشت که به‌رغم عدم تحقق حمله نظامی به‌ویژه به جهت ارائه طرح مسکو برای خلع سلاح شیمیایی حکومت سوریه، اعزام جنگنده‌های فرانسه و انگلستان در قالب دکترین مسئولیت حمایت نشانه‌هایی از دنباله‌روی سخت را در رفتار راهبردی اروپا جلوه‌گر ساخت. این راهبرد در جریان دستور دونالد ترامپ برای حمله به پایگاه هوایی الشعیرات در استان حمص در سال ۲۰۱۷ در قالب دنباله‌روی سخت نمود پیدا کرد. در این مورد، ایالات متحده آمریکا در پاسخ به حمله شیمیایی خان‌شیخون با استفاده از ۵۹ موشک تاماهاکا که از روی ۲ ناو آمریکا در شرق دریای مدیترانه شلیک شدند، اهداف ارتش سوریه را هدف قرار داد (The Guardian, 2018). بر این مبنای، انگلیس ضمن اعلام حمایت از حمله موشکی به خاک سوریه مدعی شد که این حمله موشکی پاسخی مناسب و متناسب با اقدامات ارتش سوریه است. فرانسوا اولاند و آنگلا مرکل نیز با انتشار بیانیه‌ای اعلام کردند که رئیس‌جمهور سوریه باید مسئولیت اصلی حمله موشکی به مواضع نظامی سوریه را بپذیرد. اما در جریان عملیات بعدی در سال ۲۰۱۸ مجدداً سیاست ائتلاف نظامی با قوی‌ترین دولت نظام بین‌الملل در رفتار راهبردی اروپا نمایان گردید. در آوریل ۲۰۱۸ ایالات متحده، بریتانیا و فرانسه در واکنش به حمله شیمیایی ۷ آوریل دوما در غوطه شرقی با بیش از ۱۰۰ موشک اهداف ارتش سوریه در سه استان

دمشق، حمص و حماه در سال ۲۰۱۸ را مورد حمله هوایی قرار دادند (Euronews, 2018). دنباله‌روی سخت کشورهای اروپایی از امریکا در جریان این حمله ناشی از ایدئولوژی مشابه و منافع مشترک دو طرف در رویارویی با چالش‌ها و تهدیدات مداوم حکومت‌های اسد پدر و پسر بود.

در مجموع، همراهی اروپا با سیاست امریکا برای حمله نظامی به پایگاه‌های ارتش سوریه، کمک نظامی به مخالفان اسد و لغو تحریم‌های تسلیحاتی مخالفان، اعمال تحریم‌های تجاری و مالی علیه حکومت سوریه و تسهیل روند خلع سلاح شیمیایی در زمره نشانه‌های دنباله‌روی سخت اروپا از نظم جهانی موردنظر امریکا محسوب می‌شوند. به‌موازات چنین رهیافتی، نمادهایی از دنباله‌روی نرم نیز در رفتار راهبردی اروپا قابل رؤیت است. فراخوانی سفرای ایتالیا، انگلیس، آلمان، هلند، فرانسه، اتخاذ تحریم‌ها و اعمال مجازات‌ها علیه سوریه، دیدار با معارضین سوریه و بهره‌گیری از ظرفیت ترتیبات منطقه‌ای و بین‌المللی به‌منظور ائتلاف‌سازی (از جمله استفاده از سکوی اتحادیه عرب در جهت اقناع روسیه و چین در شورای امنیت) علیه رژیم اسد در زمره این نشانه‌ها هستند. در نهایت، اختلافات و شکاف‌هایی که به‌دنبال احتمال مداخله نظامی در روابط فرآتلانتیک مطرح شد، نتوانست خللی به چشم‌اندازهای فراروی روابط یادشده وارد کند.

ج) مصر

مصر به جهت موقعیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک منحصر به فرد، نقش بی‌بدیلی را در معادلات قدرت خاورمیانه بازی می‌کند. مصر به‌عنوان بزرگ‌ترین کشور عربی، در تقاطع سه قاره آسیا، آفریقا و اروپا قرار دارد. به‌عبارتی، مصر دروازه اروپا است و کنترل کانال سوئز، مهم‌ترین مسیر تجاری جهان، و هم‌چنین شبه جزیره سینا نیز در دست این کشور است (نیاکوئی و صبوری، ۱۳۹۰: ۲۰۹). در دوران حکومت مبارک، مصر در زمره متحدان اصلی ایالات متحده محسوب می‌شد که در ازای دریافت مساعدت‌های گسترده آمریکا هم‌چنان از پیمان صلح کمپ دیوید میان اسرائیل و مصر حمایت کرد. افزون بر این، مصر روابط حسنه بلندمدتی با کشورهای اروپایی داشت و در محیط امنیتی خاورمیانه و شمال آفریقا هم اغلب به‌عنوان بازیگری مطلوب تلقی می‌گردید (Katz,

25 (2014). تأثیرگذاری قابل توجه مصر بر محیط امنیتی اروپا سبب شده تا همسایگان اروپایی مدیترانه همواره تحولات این کشور را با دقت فراوان دنبال کنند.

روابط اتحادیه اروپا با مصر تا پیش از وقوع بهار عربی در چارچوب موافقتنامه‌های مشارکتی و برنامه‌های اقدام سیاست همسایگی اتحادیه تنظیم شده بود. با آغاز خیزش‌های مردمی در مصر، ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا در چارچوب سیاست ترویج دموکراسی و اصلاحات سیاسی، موضع مشترکی را در قبال رژیم اقتدارگرای مبارک در پیش گرفتند. به دنبال سرنگونی رژیم مبارک، دو طرف پشتیبانی از روند دموکراسی‌سازی در این کشور را در رأس اولویت‌های امنیتی خود قرار دادند. اروپا نسبت به گذار نسبتاً سریع مصر از یک حکومت نظامی به مدنی با دیده مثبت می‌نگریست. در همین ارتباط، کمک‌های فنی به مسئولان انتخاباتی مصر را برای انتخابات پارلمانی و ریاست‌جمهوری در سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ و پشتیبانی از آموزش رأی‌دهندگان از طریق سازمان‌های جامعه مدنی ارائه کرد (Archick and Mix, 2013:14). به قدرت رسیدن نیروهای اسلام‌گرا در دو انتخابات پارلمانی و ریاست‌جمهوری می‌توانست تغییرات چشمگیری را در جهت‌گیری سیاست خارجی مصر به وجود آورد. با این حال تداوم اتحاد راهبردی با آمریکا و پای‌بندی به پیمان کمپ دیوید، تا حدودی نگرانی‌های ایالات متحده، اسرائیل و کشورهای اروپایی در این زمینه را برطرف کرد، اما ماهیت اسلام‌گرای اخوان المسلمین مصر و پیوندهای ایدئولوژیک آن با حماس کماکان منشأ نگرانی بود. بازگشت نظامیان به رأس قدرت، می‌توانست به‌نحو بهتری اهداف و منافع مشترک آمریکا و اروپا در مصر را تأمین نماید. در ظرف چند ماه بعدی، حکومت مرسی از طریق کودتای نظامی سرنگون و مقدمات قدرت‌یابی عدلی منصور (از ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۴) و سپس، ژنرال عبدالفتاح السیسی (از ۲۰۱۴) فراهم گردید. جن‌پساک، سخنگوی وزارت خارجه آمریکا، که پیش از کودتا از ارتش حمایت کرده بود پس از برکناری مرسی گفت کشورش ترجیح می‌دهد در این مناقشه طرف کسی را نگیرد. جان کری وزیر خارجه آمریکا نیز اذعان داشت که تحولات مصر را کودتا نمی‌داند. وی حتی پا را از این هم فراتر نهاد و اقدام ارتش مصر علیه مرسی را بازگرداندن دموکراسی به آن کشور دانست. به موازات این روند، کشورهای اروپایی از

طریق راهبرد دنباله‌روی مواضع و سیاست‌های مشابهی را در قبال تحولات مصر اتخاذ نمودند.

از زمان به قدرت رسیدن السیسی، تداوم و پایداری ویژگی اصلی سیاست خارجی مصر بوده است. از این جهت، راهبرد السیسی را می‌توان تداوم «مبارکیسم» در سیاست خارجی مصر دانست. دولت السیسی تلاش داشته تا خود را با فشارهای سیستمی ناشی از ساختار نظام بین‌الملل هماهنگ سازد. از این جهت نیز محدودیت‌ها و موانع فراروی روابط خارجی مصر به‌منظور برقراری و گسترش مراودات با کشورهای اروپایی تا حدود زیادی برطرف شده است. مهاجرت غیرقانونی، مناقشه فلسطین و اسرائیل و دورنمای روند صلح در زمره علائق مشترک طرفین برای گفت‌وگو و همکاری بوده‌اند. در مجموع، راهبرد امنیتی اروپا در قبال تحولات مصر بر اساس نشانه‌هایی از دنباله‌روی نرم‌پدیدار گردید. به‌موازات رهیافت امریکایی، کشورهای اروپایی از یک‌سو در صدد بودند بخشی از ساختار قبلی قدرت در مصر، یعنی نهاد ارتش، حفظ شود و از سوی دیگر، تحولات دموکراسی‌خواهانه این کشور را با عنایت به موازنه نیروهای داخلی آن مدیریت نمایند (فلاح‌نژاد و ذاکریان، ۱۳۹۵: ۳۸).

۳-۲. مناقشه هسته‌ای ایران

مناقشه هسته‌ای ایران از زمان طرح آن در آگوست ۲۰۰۲، به‌عنوان یکی از دستورکارهای امنیتی عمده از جایگاه ویژه‌ای در راهبرد قدرت‌های بزرگ برخوردار بوده است. موضوع یادشده، دو آزمون جدی را فراروی روابط فرآتلانتیکی قرار داد. نخست اینکه، پس از اختلافات عمیق در موضوع عراق، آیا امریکایی‌ها و اروپاییان می‌توانند به‌نحو مؤثری در یک مسئله مهم بین‌المللی همکاری نمایند؛ و دوم آنکه، آیا منصرف کردن کشوری مصمم هم‌چون ایران از دستیابی به فناوری هسته‌ای به‌واسطه شیوهایی غیر از نیروی نظامی امکان‌پذیر است (Einhorn, 2004: 21). در این میان، نقش امریکا و محدودیت‌های ناشی از نظم جهانی تک‌قطبی به‌عنوان عاملی تعیین‌کننده در شکل‌دهی به رفتار راهبردی اروپا در قبال برنامه هسته‌ای ایران عمل کرده است.

اروپا و آمریکا در ارزش‌های مهمی مانند دموکراسی لیبرال و عدم اشاعه افقی سلاح‌های کشتار جمعی شریک‌اند و مشابهت در الگوهای رفتاری آن‌ها در قبال موضوعات امنیتی را باید در همین راستا مورد ارزیابی قرار داد. بر این مبنای دستورکار امنیتی آمریکا تشابه زیادی با راهبرد امنیتی اروپا داشته است. راهبرد امنیت ملی آمریکا مقابله با اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی را در صدر اولویت‌ها و دستورکارهای سیاست دفاعی و امنیتی آمریکا قرار داده (US National Security Strategy, 2015: 2) و فعالیت‌های هسته‌ای ایران را نیز به‌عنوان تهدیدی برای ایالات متحده، شرکا و هم‌پیمانان آن برشمرده است (National Security Strategy of the USA, 2017: 26). به‌موازات چنین روندی، راهبرد امنیتی اروپا نیز اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی را به‌عنوان بزرگ‌ترین تهدید برای امنیت خود معرفی کرده (European Security Strategy, 2009: 11) و برنامه هسته‌ای ایران را هم خطری برای ثبات منطقه و به‌طور کلی نظام منع اشاعه دانسته است (Report on the Implementation of the ESS, 2008: 1). آمریکا و اروپا درباره مقوله‌هایی از قبیل مخالفت با غنی‌سازی همسویی و همگرایی غیرقابل انکاری داشته‌اند. علاوه بر این، همگرایی اروپا با آمریکا در مناقشه هسته‌ای ایران تابعی از وجود منافع و چالش‌های مشترک در ادراک راهبردی دو سوی آتلانتیک و هم‌چنین عدم تناسب قدرت آن‌ها به‌مفهوم برتری وزن راهبردی ایالات متحده نسبت به اتحادیه اروپا بوده است.

در کنار روندهای یادشده، تفاوت‌ها و اختلاف‌نظرهایی نیز در روابط فرآتلانتیکی وجود داشته است. اروپا و آمریکا درباره نحوه تعامل با ایران، استفاده صلح‌آمیز آن از انرژی هسته‌ای، امکان و سطح همکاری هسته‌ای و حتی استراتژیک با ایران اختلافات اساسی داشته‌اند (موسویان، ۱۳۹۴: ۱۴۷). رویکرد ایالات متحده از وجه تهاجمی و یک‌سویه‌تری نسبت به رهیافت چندجانبه‌گرای اروپا برخوردار است. نگاه اروپا به ساختار بین‌المللی، شکل‌گیری یک ساختار چندجانبه‌گرا و مشارکت‌گرا است که ضمن احترام به هنجارهای بین‌المللی، منافع بازیگران نیز در آن تأمین شود (خوش‌اندام، ۱۳۹۴: ۶۳). اصلی‌ترین نگرانی اروپا در این حوزه معطوف به احتمال نادیده‌انگاشته شدن در نظم جهانی آمریکایی است. بر همین مبنای اروپا تلاش داشته تا از طریق چانه‌زنی و اتخاذ

رهیافت موازنه نرم و تعدیل رویکرد یک‌جانبه ایالات متحده، نقش مؤثر و فعالی را در روند شکل‌دهی به مناقشه هسته‌ای ایران ایفا نماید. تلاش اروپا برای ایفای دو نقش مجزای تسهیل‌کننده^۱ و توازن‌بخش^۲ در جریان مذاکرات هسته‌ای برای نیل به توافق هسته‌ای (برجام)^۳ را می‌توان در همین ارتباط مورد بررسی قرار داد. نقش تسهیل‌کنندگی مستقیم، عمدتاً از طریق نماینده عالی اتحادیه در امور خارجه و سیاست امنیتی، که به‌نوعی واسط میان ایران و ۵+۱ در جلسات مذاکره چندجانبه بود؛ اعمال می‌شد. این نقش در یک سطح، به‌منظور تثبیت و ارتقای بازیگری جهانی اروپا پیگیری می‌شد و در سطح دیگر، با هدف کاهش خصومت میان ایران و آمریکا به‌عنوان شرط لازم ارتقای روابط اروپا با ایران مدنظر قرار داشت. نقش تسهیل‌کنندگی غیرمستقیم اروپا نیز عمدتاً از طریق سه کشور فرانسه، آلمان و انگلستان با ایفای نقش کاتالیزور و مهار محیط بیرونی مذاکرات انجام گرفت. نقش توازن‌بخشی اروپا متمرکز بر کسب و حفظ منافع اقتصادی و امنیتی اتحادیه و کشورهای عضو آن بود و از طریق ایجاد توازن میان اروپا و آمریکا در جریان مذاکرات هسته‌ای، و ارتقای روابط سیاسی و اقتصادی با جمهوری اسلامی، هدف محوری موازنه‌گری در قبال ایالات متحده آمریکا را دنبال می‌کرد (صباغیان و احمدی‌بیگی، ۱۳۹۶: ۱۲۶-۱۲۰).

تفاوت میان رهیافت‌های دولت اوباما و ترامپ نیز نقش چشمگیری در تعیین رفتار راهبردی اروپا داشته است. تقدم چندجانبه‌گرایی در سیاست خارجی و امنیتی اوباما، موجبات تعدیل راهبرد توازن‌طلبی نرم اروپا را که در دوران بوش پسر با اوج خود رسیده بود، به‌وجود آورد. تحت تأثیر تحول یادشده، رهیافت چندجانبه‌گرایی جایگاه ویژه‌ای در راهبرد امنیتی ۲۰۰۹ اتحادیه اروپا پیدا کرد (European Security Strategy, 2009: 36). سیاست یادشده به‌منزله نقطه عطفی در روابط فرآتلانتیکی به‌شمار می‌آید و همسویی و همگرایی قابل‌توجهی را میان اروپا و آمریکا پدید آورد. دیپلماسی تحریم اتحادیه اروپایی که به‌طور مشخص از نیمه سال ۲۰۰۸ به اجرا گذاشته شد، توانست همکاری و همراهی آمریکا را نیز به‌دست آورد. در این چارچوب بین

1. facilitator
2. balancer
3. Joint Comprehensive Plan of Action (JCPOA)

سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۰، سه عضو اتحادیه اروپا همراه با آمریکا، شورای امنیت ملل متحد را برای تصویب چهار مرحله تحریم (قطعنامه‌های ۱۷۳۷، ۱۷۴۷، ۱۸۰۳ و ۱۹۲۹) تحت فشار قرار دادند. در اینجا، هدف اصلی، منصرف کردن ایران از پیگیری چرخه کامل سوخت هسته‌ای و وادارسازی ایران به امضاء، تأیید و تصویب پروتکل‌های الحاقیان. پی.تی بود (خالوزاده، ۱۳۹۱: ۶۴). افزون بر این، همراهی اروپا و آمریکا در انعقاد توافق هسته‌ای با ایران نیز جلوه‌هایی از همگرایی در محور فرآتلاتنتیکی را در چارچوب رهیافت چندجانبه‌گرایی به‌دنبال داشت. در همین ارتباط، گزارش سیاست خارجی اروپا در سال ۲۰۱۶، اتحاد فرآتلاتنتیکی را مبنای راهبرد دیپلماتیک منتهی به برجام دانسته و بر حفظ هماهنگی میان اروپا و آمریکا در طول مذاکرات به‌رغم تلاش‌های تهران برای ایجاد شکاف میان آن‌ها اذعان دارد. با این وجود، چنان‌چه این سند اذعان داشته، حفظ پیوستگی فرآتلاتنتیکی دست‌کم در مرحله اجرای برجام، نامحتمل است (European Council on Foreign Relations, 2016: 121).

به‌دنبال روی کار آمدن دونالد ترامپ و در پیش گرفتن سیاست «نخست آمریکا» و تأکید وی بر لزوم پذیرش مسئولیت بیشتر از جانب اروپاییان در تأمین چتر امنیتی خود و پایان یافتن سواری مجانی، دورنمای مناسبات فرآتلاتنتیکی نشان از واگرایی بیشتر بین دو طرف داشت (ایزدی، ۱۳۹۶). چنین رویکردی توافق هسته‌ای با ایران را نیز در معرض چالش جدی قرار داده است. ترامپ برجام را بدترین توافق و توافقی شرم‌آور خواند و خروج از این توافق را به‌عنوان یکی از اولویت‌های راهبرد امنیتی خود مطرح کرد. رهیافت یک‌جانبه ترامپ در کنار تمایل اروپا برای بازگشت به سیاست تعامل سازنده^۳ در قبال ایران، که با تصویب قطعنامه «راهبرد اتحادیه اروپا در قبال ایران پس از توافق هسته‌ای» در دستورکار پارلمان اروپایی قرار گرفته (European Parliament, 2016)، رگه‌هایی از موازنه‌گری را به‌ویژه پس از خروج دولت ترامپ از برجام در می ۲۰۱۸ در رفتار راهبردی اروپا برجسته کرد. باید توجه داشت که یکجانبه‌گرایی سیاست خارجی آمریکا از زمان روی کار آمدن دولت ترامپ محرک مناسبی برای اتخاذ سیاست

1. America First policy
2. Free riding
3. Constructive Engagement

موازنه‌گری نرم اروپا می‌باشد. البته، فاصله‌ی ایدئولوژیک ناچیز میان نخبگان حاکم در ایالات متحده و اروپا در مقایسه با فاصله‌ی ایدئولوژیک بالای آن‌ها با ایران به‌عنوان متغیری کلیدی در سیاست فراآتلانتیکی در قبال برنامه هسته‌ای ایران عمل نموده است. به‌عنوان مثال، در کنار ادامه حضور حداقلی کشورهای اروپایی در برجام، آن‌ها بر لزوم گسترش دامنه مذاکرات به حوزه مسائل موشکی و سیاست منطقه‌ای ایران تأکید دارند.

اروپا حتی مواقعی که قصد ایجاد موازنه دارد، عدم تقارن قدرت با ایالات متحده به‌عنوان یک مانع بزرگ در برابر کنش استراتژیک اتحادیه مطرح می‌گردد. برتری وزن راهبردی ایالات متحده نسبت به اروپا باعث گردیده تا برخی از سازوکارهای ارائه‌شده از سوی اروپا از جمله اینستکس^۱ به‌واسطه تهدیدات ایالات متحده برای تحریم آن عملاً از کارایی لازم برخوردار نباشد. تحریم‌های ثانویه آمریکا نیز زمینه‌ساز خروج بسیاری از شرکت‌های اروپایی از ایران گردید. گزارش‌ها نیز حاکی از آن است که فروش نفت ایران به اروپا در ادامه سیاست فشار حداکثری دولت ترامپ و تلاش آن برای به‌صفر رسانیدن صادرات نفت ایران، به پایین‌ترین میزان ممکن رسیده است. به‌طور خلاصه، راهبرد امنیتی اروپا در قبال مناقشه هسته‌ای ایران را می‌توان براساس نشانه‌هایی از موازنه نرم و دنباله‌روی نرم مورد بررسی قرار داد. تحت تأثیر متغیرهای دخیل داخلی و خارجی در شکل‌گیری رفتار راهبردی اروپا در قبال مناقشه هسته‌ای ایران، گاهی راهبرد امنیتی اروپا به‌سوی دنباله‌روی نرم گرایش داشته و گاهی نیز موازنه نرم وجه غالب رفتار راهبردی اروپا بوده است. در مواردی نیز اروپا تلاش داشته تا رویکردی مرکب از دنباله‌روی نرم و موازنه‌بخشی نرم را در پیش گیرد. در مجموع، تفاوت‌ها و اختلاف‌نظرهای اروپا با آمریکا در موضوع یادشده بیش از آنکه ماهوی و محتوایی باشد مربوط به شیوه‌ها و سازوکارهای مناسب برای مقابله با فعالیت‌های هسته‌ای ایران می‌باشد.

1. The Instrument in Support of Trade Exchanges (INSTEX)

۳-۳. روند صلح فلسطین - اسرائیل (با نگاهی به تغییر سفارت آمریکا به بیت‌المقدس)

مناقشه اعراب و اسرائیل در زمره موضوعات مهم و حساس بین‌المللی در نیم قرن اخیر بوده است. اهمیت و حساسیت این مناقشه، زمینه‌های لازم را جهت ورود بازیگران بین‌المللی به مسائل و فرایندهای مرتبط با آن فراهم کرده است. در این میان، اتحادیه اروپا به‌عنوان بازیگری فرامنطقه‌ای تلاش داشته تا در راستای تأمین اهداف و منافع خود بر معادلات این مناقشه تأثیر بگذارد. سرآغاز چنین تلاش‌هایی را می‌توان از بیانیه سران اتحادیه در آوریل ۱۹۹۹ مورد توجه قرار داد. در این بیانیه، اتحادیه اروپا پشتیبانی خود را از گفت‌وگوی متکی بر اصول «زمین در مقابل صلح» و تضمین امنیت اجتماعی و فردی ملت‌های اسرائیل و فلسطین اعلام نمود (جعفری‌ولدانی، ۱۳۸۴: ۱۰۵). حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، تحولی اساسی در راهبرد امنیتی اروپا در این زمینه به‌وجود آورد. برای نخستین بار اتحادیه اروپا اعلام نمود که برقراری صلح بین اعراب و اسرائیل، برای ثبات و امنیت اروپا بسیار حائز اهمیت است. بر همین مبنا، اتحادیه اروپا حل و فصل مناقشه اعراب-اسرائیل را در راهبرد امنیتی خود به‌عنوان یک اولویت راهبردی توصیف کرده (Council on European Union, 2012) و معتقد است حل و فصل مسالمت‌آمیز این مناقشه فی‌نفسه یک هدف است که تا حد زیادی ناشی از نگرانی راهبردی اروپا در مورد امنیت اسرائیل، حمایت اتحادیه از حقوق مشروع مردم فلسطین برای داشتن سرزمین و علاقه اروپا به روابط حسن همجواری با جهان عرب است (خالوزاده، ۱۳۹۰: ۲۶۳).

تأکید بر چندجانبه‌گرایی در موضوع صلح فلسطین - اسرائیل، دستورکار اصلی اروپا را تشکیل می‌دهد. در نگرش راهبردی اروپا، تنها راه‌حل شرایط بحرانی خاورمیانه، تداوم گفتگوهای صلح است و انکار و نادیده انگاشتن تشکیلات خودگردان فلسطین، به‌معنای گسترش تشنج در منطقه است (EU Action Strategy for Peace in the Middle East, 2007: 3). بر همین مبنا، اتحادیه اروپا در سیاست اعلامی خود همواره بر حمایت از ایده ایجاد دو دولت تأکید داشته است (EEAS, 2016: 5). از جمله

تلاش‌های مبنی بر چندجانبه‌گرایی در رویکرد اروپایی می‌توان به روند بارسلون، سیاست همسایگی اروپا، گروه چهارجانبه بین‌المللی و گروه حمایت بین‌المللی^۱ (European Council on Foreign Relations, 2016: 120) اشاره کرد. به واسطه چنین تلاش‌هایی است که امریکا و اسرائیل همواره بر آن بوده‌اند تا نقش اروپا در روند صلح خاورمیانه را به یک نقش حاشیه‌ای و در چارچوب سیاست‌های امریکا و اسرائیل تقلیل دهند.

به موازات چنین روندی، روی کار آمدن ترامپ و دستورکار یک‌جانبه وی رفتار راهبردی اروپا را متأثر ساخته است. توزیع شدیداً نامتقارن قدرت انگیزه مناسبی برای اتخاذ راهبرد موازنه می‌باشد. دولت ترامپ حتی اروپا را به اعمال تعرفه‌های جدید بر واردات فولاد و آلومینیوم تهدید کرده و با عنایت به وابستگی صنایع اروپا به بازارهای امریکایی چنین وضعیتی بی‌شک صدمات جبران‌ناپذیری بر اقتصادهای اروپایی به‌ویژه فرانسه، آلمان و اسپانیا خواهد داشت. با این حال، ایدئولوژی‌های مشابه امریکا و اروپا و احتمال اندک منازعه باعث می‌گردد اروپا موازنه‌گری را در قالب سازوکارهای نرم تعقیب نماید. موازنه‌گری نرم اروپا در واکنش به تصمیم یک‌جانبه دولت ترامپ برای تغییر سفارت امریکا به بیت‌المقدس را نیز می‌توان در این راستا مورد ارزیابی قرار داد. در همین ارتباط، بروکسل تصمیم ترامپ را مردود دانست و اعلام کرد موضع اتحادیه در برابر قدس تغییر نخواهد کرد. فدریکا موگرینی، در پاسخ به این اقدام دولت ترامپ اعلام کرد که اتحادیه اروپا در مورد قضیه فلسطین کماکان به پیمان اسلو متعهد است (العالم: ۱۳۹۶). وی در دیدار اخیرش با نتانیاهو نیز ضمن تأکید بر ضرورت پای‌بندی به چندجانبه‌گرایی در روند مناقشه اسرائیل و فلسطین، اعلام کرد تنها راه‌حل این مناقشه تشکیل دو کشور با شهر قدس به‌عنوان پایتخت هر دو کشور براساس مرزهای ۱۹۶۷ است (خبرگزاری فارس: ۱۳۹۶).

بخشی از موازنه‌گری نرم اروپا در برابر اقدام اخیر دولت ترامپ در چهارچوب بهره‌گیری از ظرفیت نهادهای بین‌المللی تکوین یافته است. نمایندگان پنج کشور اروپایی

آلمان، انگلیس، فرانسه، سوئد و ایتالیا در شورای امنیت در اقدامی کم‌سابقه با صدور یک بیانیه مشترک، اقدام رئیس‌جمهور آمریکا را «تصمیمی غیرسازنده» دانستند. موافقت تمامی کشورهای اروپایی با قطعنامه پیشنهادی مصر در شورای امنیت مبنی بر رد اقدام ترامپ برای به رسمیت شناختن قدس به عنوان پایتخت اسرائیل، به منزله ایجاد جبهه جدید اروپایی در مقابل اقدامات یکجانبه دولت ترامپ محسوب می‌گردد. با این حال، عدم تناسب قدرت اروپا و آمریکا، پیروی اروپا از راهبرد برون‌سپاری امنیت از جمله در خاورمیانه و نقش گریزناپذیر آمریکا به عنوان ضامن امنیت اروپا و هم‌چنین ایدئولوژی‌های مشابه دو طرف به میزان قابل ملاحظه‌ای بر کنش استراتژیک اروپا سایه افکنده است.

نتیجه‌گیری

اختلاف در نقش‌های ایالات متحده و اروپا در نظم جهانی تک‌قطبی به منزله عاملی محسوب می‌شود که نوعی واگرایی در راهبردهای امنیتی دو بازیگر را سبب می‌گردد. اختلافات اروپا با آمریکا بیش از آنکه ماهوی باشد مربوط به تمایل اروپا به ایفای نقش مؤثرتر در نظم نوین جهانی است. وابستگی امنیتی اروپا به آمریکا به عنوان یک عامل کلیدی در شکل‌دهی به رفتار راهبردی اروپا عمل کرده است. بر این مبنای اروپا در ازای بهره‌مندی از سواری مجانی، بایستی سهم خود را در دستورکارهای امنیتی و هزینه‌های نظامی ایفا نماید. با این وجود، چنانچه مفروضه اصلی پژوهش حاضر نشان داد، پیوندهای ارتباط‌دهنده دو سوی اقیانوس اطلس بسیار مستحکم است. فرهنگ و ایدئولوژی نسبی هم‌چنان از نقش ویژه‌ای در شکل‌دهی به مناسبات فرآتلاتنتیکی برخوردارند. اما مسئله‌ای که پژوهش حاضر بر آن تأکید داشته، این است که به‌رغم وجود دیدگاه‌های مشترک میان اروپا و آمریکا در ارتباط با بسیاری از روندهای امنیتی خاورمیانه، روابط فرآتلاتنتیکی در وضعیت هماهنگی کامل قرار نداشته است. در این میان، وزن راهبردی آمریکا نسبت به اروپا در نظام بین‌الملل (قدرت نسبی)، احتمال کم منازعه نظامی، پیروی اروپا از راهبرد برون‌سپاری امنیت و نقش آمریکا در تأمین ثبات و امنیت اروپا (امنیت نسبی) و فاصله ایدئولوژیکی اندک میان نخبگان حاکم در ایالات

متحده و نخبگان حاکم در اروپا (ایدئولوژی نسبی) در زمره مؤلفه‌های اثرگذار بر انتخاب راهبردهای امنیتی خاورمیانه‌ای اروپا بوده‌اند.

اهداف و ابزارهای راهبرد امنیتی اروپا تا حدودی متفاوت از اهداف و ابزارهای راهبرد امنیتی آمریکا است. اروپا با تأکید بیشتر بر چندجانبه‌گرایی به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های فرهنگ راهبردی آن، توانسته در برخی از موضوعات امنیتی خاورمیانه موضع ایالات متحده را تعدیل نماید. تحولات بهار عربی، مناقشه هسته‌ای ایران و انعقاد برجام میان ایران و ۵+۱ و تحولات اخیر در روند صلح اعراب-اسرائیل به‌وضوح مؤید تلاش‌های روزافزون اروپا برای تبدیل شدن به یک بازیگر اصلی در عرصه جهانی می‌باشد. البته بالا بودن هزینه‌های موازنه‌گری در مقابل آمریکا و هم‌چنین محدودیت‌های داخلی اتحادیه اروپا از جمله انشقاق‌ها و اختلاف‌های متعدد در میان اروپایی‌ها به‌عنوان موانعی بزرگ در این مسیر محسوب می‌شوند. از این‌رو، در راهبرد امنیتی خاورمیانه‌ای اروپا، دنباله‌روی بر موازنه تاحدودی غلبه داشته است. نشانه‌هایی از دنباله‌روی سخت در رفتار راهبردی اروپا را می‌توان در قبال تحولات سوریه و لیبی مورد ملاحظه قرار داد. دنباله‌روی نرم نیز در برهه‌هایی بر راهبرد امنیتی اروپا در قبال برنامه هسته‌ای ایران سایه افکنده است. شواهدی مبنی بر موازنه سخت وجود ندارد اما جلوه‌هایی از موازنه نرم در رفتار اتحاده اروپا و به ویژه کشورهای چو فرانس و آلمان از جمله در مناقشه کنونی فلسطین-اسرائیل و توافق هسته‌ای با ایران پدیدار شده است. از سوی دیگر به‌نظر می‌رسد با تحقق برگزیت و خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا، روابط ویژه بریتانیا و آمریکا از دامنه و عمق بیشتری برخوردار گردد. در چنین وضعیتی، نشانه‌های تشدید و تحکیم دنباله‌روی بریتانیا از سیاست‌های خاورمیانه‌ای ایالات متحده آمریکا، آثار و عواقب قابل توجهی بر چشم‌انداز اتحادیه اروپا و مناسبات فرآتلانتیکی خواهد داشت.

منابع

امیری، مهدی (۱۳۸۴). «ارزیابی مقایسه‌ای مواضع و دیدگاه‌های اتحادیه اروپا و امریکا درباره موضوعات مهم جهانی»، *فصلنامه مجلس و پژوهش*، سال دوازدهم، شماره ۴۸

امینیان، بهادر (۱۳۸۶). *آمریکا و ناتو: پایایی و گسترش ناتو و هژمونی آمریکا*، تهران: دانشگاه امام حسین (ع).

امینیان، بهادر (۱۳۹۲). «ژئوپلیتیک انرژی: اتحادیه اروپا و امنیت انرژی»، *فصلنامه ژئوپلیتیک*، سال نهم، شماره ۲

پوراحمدی، حسین (۱۳۸۹). «همگرایی و واگرایی در روابط اتحادیه اروپا-آمریکا: موضوعات و زمینه‌ها»، *فصلنامه روابط خارجی*، سال دوم، شماره ۵

جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۸۴). «اتحادیه اروپا و چالش‌های نوین امنیتی در خاورمیانه»، *پژوهش حقوق و سیاست*، دوره ۷، شماره ۱۴،

حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۱). «نظریه والتز و سیاست خارجی ایران: مطالعه مقایسه‌ای دوران جنگ سرد و پساجنگ سرد»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال شانزدهم، شماره ۴،

خالوزاده، سعید (۱۳۹۰). *سیاست خارجی مشترک اتحادیه اروپایی، در: قوام، عبدالعلی و داوود کیانی، اتحادیه اروپا؛ هویت، امنیت و سیاست*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

خوش‌اندام، بهزاد (۱۳۹۴). «اتحادیه اروپا و مدیریت موضوع هسته‌ای ایران: تجزیه و تحلیل روندها و آینده پژوهی منافع»، *فصلنامه راهبرد*، سال بیست و چهارم، شماره ۷۵، دوئرتی، جیمز و فالتزگراف، رابرت (۱۳۸۸). *نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل*، ترجمه وحید بزرگی و علیرضا طیب: تهران، نشر قومس.

دهشیار، حسین (۱۳۸۹). «لیبی: قربانی امپریالیسم بشردوستانه»، *مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، سال بیست و پنجم، شماره ۲۸۲،

صباغیان، علی و احمدبیگی، مهدی (۱۳۹۶). «روابط فراآتلانتیکی در مذاکرات هسته‌ای ایران و ۵+۱»، *فصلنامه روابط خارجی*، سال نهم، شماره ۲،

علائی، حسین (۱۳۹۱). «نقش شورای امنیت سازمان ملل در فروپاشی نظام قذافی»، *فصلنامه راهبرد*، سال ۲۱، شماره ۶۳،

فلاح‌نژاد، علی و ذاکریان، مهدی (۱۳۹۵). «نقش امریکا در بحران‌های خاورمیانه از منظر سازه‌انگاری»، *فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل*، شماره ۲۱،

قهرمانپور، رحمن (۱۳۸۷). *رویکرد قدرت‌های بزرگ به موضوع هسته‌ای ایران*، تهران: معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی.

قیسوندی، احمد (۱۳۹۰). بررسی مقایسه‌ای سیاست‌های ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا در روند صلح خاورمیانه، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

کیوان‌حسینی، سیداصغر و دانشور، فاطمه (۱۳۹۳). «توازن‌طلبی نرم اروپا با امریکا در پرونده هسته‌ای ایران»، *فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل*، دوره اول، شماره ۱۱، نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۳). «سیاست دفاعی و مسائل نظامی اتحادیه اروپا»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره ۲۰۰-۱۹۹، فروردین و اردیبهشت.

نیاکوئی، سیدامیر و صیوری، ضیاءالدین (۱۳۹۰). «احزاب و فرهنگ‌های سیاسی مختلف در مصر (با تأکید بر جریان‌ات اسلام‌گرا)»، *فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل*، دوره اول، شماره ۱،

واعظی، محمود (۱۳۸۷). *سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا*، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.

منابع اینترنتی

اتحادیه اروپا قدس را به‌عنوان پایتخت اسرائیل به‌رسمیت نمی‌شناسد، (۱۳۹۶)، خبرگزاری فارس، قبال دسترس‌ی در:

<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13960920000496> (آخرین

مراجعه، ۲۲ تیر ۱۳۹۶).

اروپا به پیمان اسلو پایبند است، (۱۳۹۶)، وبگاه شبکه تلویزیونی خبری العالم، قابل دسترسی در: <http://fa.alalam.ir/news/3204316> / (آخرین مراجعه، ۱۰ اسفند ۱۳۹۶).

ایزدی، پیروز، (۱۳۹۶)، مناسبات فرآتلانتیکی در دوران ریاست‌جمهوری ترامپ، دیپلماسی ایرانی، قابل دسترسی در: <http://www.irdiplomacy.ir/fa/page/1974929> (آخرین مراجعه، ۱۲ دی ۱۳۹۶).

خالوزاده، سعید، (۱۳۹۱)، اتحادیه اروپایی و بهار عربی، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح، قابل دسترسی در: <http://peace-ipsc.org/fa/> / (آخرین مراجعه، ۱۵ بهمن ۱۳۹۶).

Alcaro, Riccardo (2011). Transatlantic Relations in a Multipolar Europe, in: Riccardo Alcaro and Erik Jones, European Security and the Future of Transatlantic Relations, Roma, Edizioni Nuova Cultura.

Archick, Kristin and Derek E Mix, (2013). The United States and Europe: Responding to Change in the Middle East and North Africa, Congressional Research Service, CRS Report for Congress.

Bendiek, Annegret and Markus Kaim (2015). New European Security Strategy – The Transatlantic Factor, German Institute for International and Security Affairs, SWP Comments 34.

Burwell, Frances G. (2003). Rethinking the New Transatlantic Agenda, Paper for the European Union Studies Association meeting.

Council of the European Union (2009). European Security Strategy - A secure Europe in a better world, Available at: <http://www.consilium.europa.eu/en/documents/publications/Page4>.

Einhorn, Robert J. (2004). A Transatlantic Strategy on Iran's Nuclear Program, The Washington Quarterly, Vol. 27.

European External Action Service (2016). Middle East Peace process, Available at: <http://eueuropaeas.fpfis.slb.ec.europa.eu:8084/headquarters/headquarters-homepage/337/middle-east-peaceprocess>.

Erdag, Ramazan (2017). Libya in the Arab Spring; From Revolution to Insecurity, New York: Palgrave Macmillan.

EU Action Strategy for Peace in the Middle East, (2007). Joint paper by EU High Representative Javier Solana and EU Commissioner for External Relations Benita Ferrero-Waldner, Available at:

- https://eeas.europa.eu/headquarters/headquarters-homepage/337/middle-east-peace-process_en.
- EU Counter-Terrorism Strategy (2005). Council of the European Union, Brussels, 30 November, Available at: <https://register.consilium.europa.eu/doc/srv>.
- European Council on Foreign Relations (2016). European Foreign Policy Scorecard 2016, Retrieved from: <http://www.ecfr.eu/scorecard/2016>.
- European Parliament's Committee on Foreign Affairs (2016). An EU Strategy for relations with Iran after the nuclear deal, Available at: <http://www.europarl.europa.eu/RegData/etudes>.
- Fermor, Christopher (2012). NATO's decision to intervene in Libya (2011): Realist principles or humanitarian norms, *Journal of Politics & International Studies*, Vol. 8.
- Gordon, Philip (October 27, 2011). the Democratic Wave in the Arab World: Transatlantic Perspectives, EU Washington Forum.
- Katz, Mark N. (2014). The International Relations of the Arab Spring, *The Middle East Policy Council*, Vol. XXI, No. 2.
- Khader, Bichara (2013). The European Union and the Arab World: from the Rome Treaty to the Arab Spring, *European Institute of the Mediterranean*.
- Klohs, Julia and Arne Niemann (2014). Comparing the US National Security Strategy to the European Security Strategy in the first decade of the 21st century: converging but still different, *Mainz Papers on International and European Politics (MPIEP)*, No. 8.
- National Security Strategy of the United States of America, (2017). The White House, Available at: <https://www.whitehouse.gov/wp-content/uploads/2017/12/NSS-Final-12-18-2017-0905.pdf>
- Neslen, Arthur (2016). Europe's oil imports 'dependent on unstable countries, the Guardian, Available at: <https://www.theguardian.com/environment/2016/jul/12>.
- Pape, Robert A. (2005). Soft Balancing against the United States, *International Security*, Vol. 30, No. 1.
- Perthes, Volker (2011). Europe and the Arab Spring, *Survival*, Vol. 53, No. 6.
- Prifti, Bledar (2017). *US Foreign Policy in the Middle East: The Case for Continuity*, Palgrave Macmillan.
- Report on the Implementation of the European Security Strategy: Providing Security in a Changing World, (2008). Brussels.
- SIPRI Yearbook, (2005). *Armaments, Disarmament, and International Security*, New York: Oxford University Press.

- The Guardian, (2018). Syria: US, UK and France launch strikes in response to chemical attack, <https://www.theguardian.com/world/2018/apr/14/syria-air-strikes-us-uk-and-france-launch-attack-on-assad-regime>.
- US National Security Strategy (2002). Washington.D.C.: the White House, Available at: <https://www.state.gov/documents/organization/63562.pdf>.
- US National Security Strategy (2015). Washington.D.C.: the White House, Available at: <http://nssarchive.us/national-security-strategy-2015/pdf>.
- Waltz, Kenneth (1979). Theory of International Politics, New York, Random House.

۱۰۰



پژوهشگاه
روابط بین الملل

فصلنامه

پژوهش‌های

روابط بین‌الملل،

دوره نهم، شماره

اول، شماره پیاپی

سی و یکم

بهار ۱۳۹۸